

## أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در تنبیه اول از تنبیهاات مباحث مربوط به اقتضای نهی فساد در عبادت بود. در تنبیه اول درباره نهی کراهتی بحث کردیم که آیا به فرض آنکه نهی موجب فساد عبادت باشد - کما اینکه ما این مطلب را اثبات کردیم و بعضی از مراحل آن بیان شد - این اقتضای فساد به وسیله نهی در نهی کراهتی هم جاری است یا خیر؟ گفتیم اگر بنای بر قول به امتناع بگذاریم و نهی ناشی از قلت مصلحت باشد، لا شک که این نهی کراهتی موجب فساد نخواهد بود چون قلت مصلحت به معنای وجود مصلحت ماست و این با مقرییت سازگار است.

شق دوم این بود که باز هم بنا بر قول به امتناع ولی قائل به این باشیم که منشأ نهی کراهتی مبعوضیت است؛ این را هم گفتیم که چون این مبعوضیت، - فرض بر این است که مبعوضیت ناشی از مفسده مغلوب مصلحت است - به شکلی است که مصلحت غالب و مفسده مغلوب است اینجا مبعوضیت هم مغلوب محبوبیت خواهد شد. پس نتیجه این است که ما اینجا یک محبوبیت صرفه‌ای داریم که خالی از معارض است ولو این محبوبیت محبوبیت قلیله‌ای است که به دلیل کسر و انکسار با آن مبعوضیت است ولی به هر حال محبوبیت اینجا باقی می ماند و لذا باز اینجا امکان قصد قربت وجود دارد حتی بنا بر قول به امتناع.

چرا به وسیله کسر و انکسار آن مبعوضیتی که هست مندک در محبوبیت نشود؟ ما در خود رفتارهای عرفی عقلایی خودمان می بینیم دیگر که کسی از یک چیزی بدش می آید اما گاهی همان چیزی که از آن بدش می آید یک منفعت زیادی دارد که آن منفعت زیاد آن جنبه مکروهیت آن شیء را تحت پوشش قرار می دهد. مگر دوا خوردن چیز خوبی است؟ آدم دوا می خورد، یا مگر عمل جراحی کار قشنگی است؟ در عمل جراحی دست آدم را می برند، شکم انسان را پاره می کنند، خب این مبعوض است یا محبوب؟ اگر کسی شکمش را ببرند یا پاره کنند محبوب آدم است؟! اما این مبعوض وقتی با محبوبیت اقوی مندک می شود مکروهیت را تحت پوشش قرار می دهد.

بیان شد که کراهت به این معناست که دو فرد دارد که یک فرد مقرون با این مبعوضیت مندک است اما فرض دیگرش نیست، خب می گوید آن فرد دیگر را انتخاب کن؛ این معنی کراهت است. معنی کراهت این می شود؛ بنابراین یک جامع و یک طبیعت مأمور بها داریم، نماز است و صلّ به آن خورده است، صلاة یعنی وجوب صلاة، امر به صلاة به آن خورده ولی دو فرض است یک فرض مکروه و یک فرض غیر مکروه. می گوئیم این

فرض غیر مکروه چون مخلوط با مبعوضیت است ولو این مبعوضیت هم مندک شده نتیجه اش این است که محبوبیتش کمتر شده است، این معنی اش است؛ خب این محبوبیتش کمتر از آن فرد دیگری است که نهی کراهتی به آن خورده است.

در اینجا مبعوضیت هم در کار است اما در فرض اول مبعوضیتی نبود؛ قلت مصلحت وجود دارد، محبوبیتش کمتر است، قلت مصلحت و قلت محبوبیت دو علت دارند؛ گاهی مقتضی نیست اصلاً و گاهی مانع وجود دارد. فرض اول این است که اصلاً مقتضی ندارد، مقتضی محبوبیت شدید و وجود ندارد. آن مقتضی، مقتضی یک، محبوبیت کم دارد اما گاهی مانع وجود دارد و این مانع موجب این می شود که محبوبیت پایین بیاید.

این یک اختلافی است که ما با آقای صدر داریم که قبلاً هم بحث آن را کردیم که ایشان قائل به کسر و انکسار در محبوبیت و مبعوضیت نیست اما ما قائل به کسر و انکسار در محبوبیت و مبعوضیت هستیم. در اصل مبحث اجتماع ما این را بحث کردیم که باز هم بحثی در همین رابطه مطرح شد که ایشان فرضی را مطرح می کرد که این فرض مبتنی بر عدم کسر و انکسار محبوبیت با مبعوضیت بود که ما گفتیم نه کسر و انکسار می شود و این کسر و انکسار وجدانی است. امثال این مثالها در زندگی عادی ما فراوان هست که یک امری مبعوض است اما وقتی بر همین امر مبعوض یک مصلحت شدیدهای بار می شود آن مبعوضیت مندک در آن محبوبیت اقوی می شود.

در این مورد قرار نیست شک کنیم؛ ما گفتیم وقتی این مبعوضیت مبعوضیتی است که مندک در آن محبوبیت اقوی است، چرا شک کنیم؟ شک نمی کنیم؛ امر دارد که امر را هم امثال کرده ایم حال برای چه شک کنیم.

فرق بین تحریم و کراهت چیست؟ مگر در کراهت اذن و رخصت در فعل نیست؟ این رخصت در فعل از کجا نشأت گرفته است؟ کراهت یعنی همین؛ اگر در کراهت بخواهید، رخصت در فعل را قائل نشوید که این دیگر همان تحریم می شود. آیا در همان عبادت هم رخصت هست یا خیر؟ سؤال؛ در همان عبادت آیا نهی کراهتی مستلزم ترخیص در فعل هست یا خیر؟ این بحث اول الکلام نیست بلکه مفروض است؛ اگر این را برداریم یعنی می شود نهی تحریمی، پس فرقی با نهی تحریمی چیست؟ اول الکلام نیست؛ نهی، نهی کراهتی است و مفروض این است که نهی، نهی کراهتی است. شما یا اصلاً نهی کراهتی را قبول ندارید و می گوید نهی کراهتی نداریم خب این خلاف فرض است زیرا فرض این است که نهی کراهتی داریم و معنی نهی کراهتی یعنی نهی مقرون با اذن در فعل، این اذن در فعل را از کجا درمی آوریم؟ یعنی عملاً چگونه درست می شود؟ اذن در فعل این گونه درست می شود که این اذن در فعل نتیجه اش آن است که ما اذن در فعل را که تحلیل عقلی کنیم

محبوبیت اقل می‌شود. یعنی با تحلیل این‌گونه می‌شود؛ یعنی همین اذن در فعل نتیجه اندکاک آن محبوبیت در آن مبغوضیت اقل است و مبغوضیت فانی در آن محبوبیت می‌شود منتها در نتیجه اینکه به هر حال کسر و انکسار است و محبوبیت پایین‌تر می‌آید لذا نهی کراهتی نکته‌اش اینجا می‌شود.

اما قول به جواز اجتماع؛ بنا بر قول به جواز اجتماع ما ادله‌ای را قبلاً برای افاده یعنی برای اقتضای نهی فساد بیان کردیم. دلیل اولی که بیان کردیم از این ادله که اصلاً گفتمی مقتضی فساد نیست یعنی دلیل اول اصلاً تام نبود، برهان اول و پنجم هم همین‌طور بود. گفتیم برهان اول و پنجم قاصر از اثبات اقتضای نهی فساد را هستند، برهان دوم و سوم و چهارم هم مبتنی بر امتناع بود، قول به امتناع. چه چیزی باقی می‌ماند؟ برهان ششم؛ برهان ششم چه بود؟ برهان ششم این بود: از آنجا که در مقریبت تنها وجود داعی مقرب کفایت نمی‌کند، علاوه بر وجود داعی مقرب باید وجود داعی غیر مقرب هم از باب «وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»<sup>۱</sup> نباشد. باید اخلاص در کار باشد یعنی داعی غیر مقرب یا داعی مبعود نباید با داعی مقرب مخلوط شود. یعنی صرف اینکه ما بتوانیم داعی مقرب برای یک عبادت درست کنیم در صحت عبادت کفایت نمی‌کند بلکه باید علاوه بر داعی مقرب داعی مبعودی هم منضم به آن نشود. خب آنجا گفته می‌شد که وقتی عبادتی داشته باشیم که این عبادت نهی به آن خورده است، امر هم به آن خورده است خب داعی مقرب دارد چون امر به آن خورده است اما داعی مبعود هم دارد. به هر حال مبغوضیت دارد و نهی به آن خورده است. این کسی که علم به تعلق نهی این فعل دارد می‌داند که نهی به آن خورده است. لذا اینجا نمی‌تواند داعی مقرب تنها در اتیان به آن فعل داشته باشد، اینجا داعی شیطانی هم منضم می‌شود یعنی داعی معصیت هم برای او اینجا به وجود می‌آید، داعی ارتکاب معصیت.

اینکه داعی ارتکاب معصیت منضم به داعی امتثال طاعت یا امتثال امر می‌شود این فعل را از اخلاص بیرون می‌آورد. این فعل را که انجام می‌دهد به دو داعی انجام می‌دهد؛ هم به داعی اطاعت و هم به داعی معصیت و این‌گونه می‌شود و لذاست که چون چنین است این با اخلاص عمل لله منافات دارد. عمل وقتی قریبی و عبادی است که مخلصاً لله ادا شود. این تقریبی بود که ما در وجه یا برهان ششم بیان کردیم.

در نهی کراهتی می‌توان این را گفت که نهی کراهتی چنین است. در اینجا معنی نهی کراهتی این است که کاشف از این است که یک جهت مبعودی وجود دارد که این نهی کراهتی از آن نشأت گرفته است؛ پس این آدمی که عبادتی را انجام می‌دهد که می‌داند نهی کراهتی به آن خورده است با اینکه نهی کراهتی به آن خورده و

۱. بینه: ۵ وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ

از این جهت مبعدیت دارد یا بگوید مبعوضیت دارد. وقتی که اتیان این عمل را انجام می‌دهد هم داعی مقرب و هم داعی مبعد دارد پس در اینجا اخلاص لله حاصل نمی‌شود.

جواب این چیست؟ از آنچه که قبلاً گفتیم جواب این هم معلوم می‌شود که وقتی کسر و انکسار را پذیرفتید، یعنی این مبعدیت از مبعوضیت نشأت گرفته است. حال این مبعوضیت از کجا نشأت می‌گیرد؟ از مفسده؛ یعنی وقتی امر به آن خورده است یعنی مصلحت دارد و چون نهی، نهی کراهتی است بنابراین مصلحت امر غالب بر مفسده‌ای است که در نهی وجود دارد. وقتی مصلحت بر مفسده غالب است پس معنی اش آن است که محبوبیت فعل اقوی از مبعوضیت فعل است. محبوبیت و مبعوضیت که مندک در هم شدند آنچه باقی می‌ماند محبوبیت صرفه است؛ بنابراین اینجا داعی مبعدی وجود ندارد و اینجا آنچه می‌ماند داعی مقرب محض است.

البته آثاری که بر این داعی مقرب محض مترتب می‌شود اضعف از آثاری است که بر امتثال آن امر یا امتثال آن جامع در ضمن فرد دیگر یا در ضمن حصه دیگر بار می‌شود؛ آثار متفاوت است اما در هر دو جا اطاعت و امتثال امر کرده است. این امر هم که امتثال شده اینجا داعی مقرب محض است؛ به دلیل اندکاک مفسده در مصلحت، به دلیل اندکاک مبعوضیت در محبوبیت اقوی. وقتی مندک می‌شود آنچه در انتها می‌ماند محبوبیت صرفه است و لذا داعی مقرب، داعی دیگری به آن منضم نشده است که منافات با اخلاص لله در عبادت داشته باشد. بنابراین اگر نهی کراهتی به عبادتی تعلق گرفت، چه بنا بر قول به اجتماع و چه بنا بر قول به امتناع می‌توان قائل به صحت عبادت شد؛ بلکه نتیجه تعلق کراهت به آن این است که اقل ثواب یا اقل آثارا می‌شود. حالا یا آثاری که اقل است یا این آثار اخروی است یا اقلیت آثار دنیوی دارد یا اقلیت آثار دنیوی و اخروی بر آن مترتب می‌شود. این ملاک کراهتی است که به این عبادت تعلق می‌گیرد.

پس بیان ما با بیان ایشان فرق می‌کند و در حال حاضر نخواستیم وارد بحث شویم؛ یعنی خیلی مفید نمی‌دانیم که بحث را کش بدهیم و دامنه بحث را بازکنیم والا باید مبنای ایشان و مبنای دیگران را هم بیاوریم و بحث کنیم. اما به دلیل اینکه بحث‌ها قبلاً شده است اینجا ما می‌خواهیم بگوییم که چگونه می‌توانیم توجیه کنیم صحت عبادت را و آیا این نهی موجب فساد می‌شود یا نه؟ ما گفتیم موجب فساد نمی‌شود، چرا نمی‌شود؟ به این دلیل. این حرفی است که ما می‌زنیم و معتقدیم این روش در اثبات مطلب اقوی از آن روش است؛ چون این روش حتی بر مبنای این است که خیر به فرض مبعدیت هم داشته باشیم این مبعدیت ناشی از یک مبعوضیت مندک در آن محبوبیت اقوی است.

اما تنبیه دوم: تنبیه دوم مربوط به این است که نهی به جزء یا به شرط عبادت آیا موجب فساد عبادت می‌شود یا خیر؟ بعد از اینکه از اینکه نهی به عبادت موجب فساد عبادت می‌شود فارغ شدیم. حالا اگر این نهی به خود عبادت نخورده، این نهی به شرط عبادت خورده است؛ آیا این نهی متعلق به شرط یا به جزء، مفسد عبادت هست یا خیر؟ بحث را بر دو بخش تقسیم می‌کنیم؛ ابتدا درباره نهی متعلق به شرط بحث می‌کنیم و بعد به نهی متعلق به جزء می‌پردازیم.

اما آنجا که نهی، نهی متعلق به شرط باشد، مثل نهی‌ای که به وضو خورده است؛ وضوی با آب غصبی، کسی با آب غصبی وضو بگیرد یا نهی‌ای که به ساتر خورده است؛ ساتر شرط در صحت صلات است، از اجزای صلاة نیست اما وجود ساتر شرط در صحت صلاة است. حالا اگر کسی با ساتر غصبی نماز خواند یعنی رفت پیراهن کسی را گرفت و با پیراهن او نماز خواند، تکلیف او چیست؟ با فرض اینکه نهی مقتضی فساد است.

ابتدا باید این مقدمه را بیان کنیم که در موارد شرط تَقْيُودٌ جزء و قید خارجی؛ یعنی در حقیقت ما وقتی می‌گوییم شرط یا جزء معنی‌اش آن است که ما یک امری به کل داریم که به کل خورده است. این امری که به کل خورده است این کل جزء دارد و یک امر ضمنی به این جزء تعلق گرفته است. این امری که به کل خورده است شرط دارد اما چه نسبتی با آن شرط دارد؟ معنی شرطیت یک چیز برای یک امر یا برای یک فعل مأمور به چیست؟ گفته‌ایم در محل خود که معنی‌اش آن است که آن امری که به آن کل خورده به تَقْيُودٌ و به آن قید خورده است. لذا فرق بین جزء و شرط همین است که در جزء امر، امری که به کل می‌خورده به خود قید می‌خورد. وقتی ما کلی داریم مثل صلاة که دارای اجزائی است، رکوع و سجود و قیام و امثال این‌ها، وقتی می‌گوییم قیام جزء است یعنی آن امری که به کل صلاة خورده است این بخش می‌شود و یک امر ضمنی تبدیل به امور ضمنیه‌ای می‌شود که این امور ضمنیه منتزع از همان امر متعلق به کل است و امر زائدی نیست، همان امری که به کل مرکب می‌خورد. معنی اینکه امر به کل مرکب می‌خورد یعنی ضمناً تبدیل به اوامر ضمنیه‌ای متعلق به کل جزء جزء می‌شود، پس به هر جزئی امر ضمنی به خود جزء تعلق می‌گیرد؛ این آنجایی است که جزء باشد.

اما آنجایی که ما شرط داشته باشیم، وقتی شرط باشد دیگر آن امری که به آن کل مرکب می‌خورد به خود شرط نمی‌خورد. مثلاً وقتی گفته می‌شود صلِّ مع الطهارة، طهارت شرط است یعنی متطهر بودن شرط است و تقید به طهارت شرط است. یعنی تقید به طهارت متعلق امر ضمنی می‌شود، امر به چه می‌خورد؟ به دارای طهارت بودن خورد است. البته ممکن است طهارت خودش یک امری داشته باشد آن امر غیر از امری است که به کل مرکب خورده است.

ما در مباحث مقدمه این نکته را گفتیم که فرق بین اوامر غیریه و اوامر مقدمی. گفتیم امر اگر امر مقدمی باشد اصلاً این امر مقدمی امر شرعی، تکلیف شرعی، وجوب شرعی به آن تعلق نمی‌گیرد. آنجایی که مقدمه باشد صرفاً به لحاظ مقدمیت واجب باشد و لذا وجوبات مقدمیه وجوبات عقلیه هستند و لذا ما بحث وجوب مقدمه را در بحث واجبات عقلیه بردیم. اما آنجایی که ما واجب غیریه داریم در واجب غیریه با واجب مقدمی فرق دارد، گرچه بین این دو خلط شده است. بین این دو نوع واجب در کلمات بعضی از اصولیون، خلط شده که خلط درستی نیست. واجب غیریه آنجایی است که آن غیر خودش هم متعلق امر شرعی است منتها امر شرعی متعلق به آن غیر امر للغير است؛ مثل طهارة و وضو. وضو واجب مقدمی نیست بلکه واجب شرعی غیریه است، واجب غیریه واجب شرعی است نه واجب مقدمی عقلی. واجب مقدمی عقلی مانند همین مثالی که می‌زند؛ مثلاً اگر کون علی السطح واجب شد نصب سُلّم مقدماتاً واجب می‌شود اینجا وجوب، وجوب عقلی است و در اینجا لازم نیست. اگر هم شارع امر کند این امر ارشادی است.

گفته‌ایم اوامر ارشادیه یعنی آنجایی که اصلاً حوزه تکلیف شرعی نیست، اگر هم امر کند امر ارشادی می‌شود مگر اینکه ما بدانیم که این امر مقدمی نیست بلکه خود آن امر هم امر شرعی است مثل امر به وضو. امر به وضو امر شرعی است؛ یعنی خود وضو واجب است زائد بر وجوب صلاة اما این وجوب وضو للصلاة است. می‌فرماید «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»<sup>۲</sup> گفتیم اصلاً خود بیان شارع در واجبات غیریه هم این است. اذا قمت للصلاة توضأ، اذا قمت للصلاة فاغتسل ان كنت جنباً، اذا قمت للصلاة تیمم اذا كنت جنباً و فاقدًا للماء؛ این واجب غیریه می‌شود. واجب غیریه واجب شرعی است اما للغير است.

در واجبات مثل طهارت واجب غیریه است اما واجب للغير است. معنی اینکه واجب للغير است وقتی که می‌گوید توضأ للصلاة، یعنی اگر امر صلاة خورد، این امر که امر صلاة است به خود صلاة است این امر صلاتی روی وضو نرفته اما روی چه رفته است؟ روی تقید به وضو، تقید به طهارت. این شرط می‌شود که فرق بین شرط و جزء این است که در شرط امر به تقید به آن شیء خارج است یعنی خارج از خود مأمور به، اما تقید به آن شیء خارج، این داخل در مأمور به و داخل در مأمور به یعنی امر ذهنی به آن تعلق می‌گیرد. امر ذهنی به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟ امر ذهنی به تقید تعلق می‌گیرد. حال که این گونه شد این شرط یا شرطی است که یشرط فیه قصد القربة یعنی شرط عبادی است مثل وضو برای صلاة یا کلاً طهارة برای صلاة. چه وضو و چه غسل و

۲. مانده: ۶ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيَنبِئَكُمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

چه تیمم. اگر شرط، شرط عبادی بود ما گفتیم نهی از عبادت مبطل است و نهی از عبادت موجب فساد عبادت است. چون نهی از عبادت موجب فساد عبادت است اگر نهی به آن شرط عبادی تعلق گرفت وجوده کالعدم می شود یعنی اتیان به آن شرط کالعدم الاتیان می شود. وضو با آب غصبی مثل عدم الوضو می شود، در چنین فرضی صلاتی که آورده می شود صلاة خارج از تقید است؛ یعنی صلاة فاقد تقید به طهارت خواهد بود و فاقد شرط می شود و ماتی به چنین صلاتی با مأمور به آن مطابقت ندارد و لذا مسقط امر نیست و موجب سقوط اعاده و قضا نخواهد بود. پس اگر نهی چنین خورد، چنین نهی ای مفسد عبادت خواهد بود به این دلیل اگر نهی به شرط خورد ولی این شرط، شرط عبادی بود از آنجا که این شرط عبادی به وسیله تعلق نهی باطل خواهد شد پس وجودش کالعدم خواهد شد. وقتی وجودش کالعدم شد دیگر تقید به آن طهارت وجود پیدا نخواهد کرد؛ نمازی که بدون آن وضو هم خوانده شود هم نماز فاقد شرط می شود.

اما اگر این شرط عبادی نبود یعنی لا یشرط فیه قصد القره مثل ساتر. اگر شرط، شرطی نظیر ساتر بود اینجا گرچه خود لبس ساتر یا داشتن ساتر شرط است. شرط تقید به ساتر داخل در مأمور به است نه در خود لبس ساتر. لبس ساتر از اجزاء نماز نیست، نماز را که می گویند اگر ده جزء دارد یکی از اجزایش که لبس ساتر نیست و لبس ساتر خارج است. اما تقید به ساتر شرط صلاة است و این متعلق امر ضمنی به صلاة است. خب اگر ساتری را که منهی عنه است را مرتکب شد یعنی پیراهن غصبی را پوشید و نهی به آن خورده، یعنی نهی به آن خورده است اما این نهی ای که به آن خورده است لبس ساتر را باطل نکرده است، یعنی لبس ساتر، لبس ساتر هست. زیرا عبادت که نیست و قصد قربت که در آن شرط نیست، وقتی قصد قربت در آن شرط نبود حالا وقتی این نماز را خواند با چنین شرطی، با این شرط نمازش را خواند، نماز دارای تقید به ساتر هست و نماز کامل است. هیچ جزئی از اجزای این نماز مختل نشده است، انطباق ماتی به با مأمور به حاصل است پس صلاتش صحیح است. اگرچه در نتیجه ارتکاب غصب به وسیله لبس ساتر مغضوب معصیت کرده است.

ما همین حرف را در آنجایی که تطهیر بدن با آب غصبی کند خواهیم زد. وضوی با آب غصبی مبطل است اما تطهیر بدن با آب غصبی چطور؟ کسی بدنش نجس بود حال بدن خود را با آب غصبی پاک کرد و نمازش را خواند، این نماز اینجا صحیح است. زیرا به هر حال تقید حاصل است. آنچه متعلق امر بوده با همه اجزاء و شرایطش اتیان شده است، حالا یک کار حرامی مرتکب شده است که در آب غصبی تصرف کرده است آن حرامش سر جای خود هست اما نمازش نماز صحیحی است؛ بنابراین در شرایط آنجایی که در شرط قصد قره معتبر باشد در چنین موردی چون اتیان به شرط که لا اتیان است، نتیجه این چنین می شود که عبادت، عبادتی که آن شرط، شرط آن عبادت است مختل خواهد شد؛ چون عبادت فاقد جزء یا فاقد شرط خواهد شد.

اما اگر شرط شرطی باشد که قصد قریه در آن معتبر نیست و شرط، شرط توسلی مثل غسل بدن یا لبس ساتر باشد، اگر شرط چنین باشد نهی از چنین شرطی موجب فساد عبادت نخواهد شد چون عبادت یاتی بها به تمام اجزاء و شرایطش است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم